

بسمع کرمتموع باردا

وَمِنْهُ الْمَدَنِيَّةُ الْعِصْمَةُ وَالْعَوْنُ وَفَتْحُهَا بِسْمَلَةٍ كَزَيْدَانَةٍ بِأَنْشَاءِ

است صلاي سیرخوان کریم
بسم الله الرحمن الرحيم

فیض کرم خوان شخص ساز کرد
مردارستان لیس باز کرد

بانیک صبر راز قلم سحر کار

ماخذ تازه برون آمده است
جان شیرم چون آمده است

و رنجش که است آن بس ترا
بوی جوشتش عطر جان بس ترا

خاک بدینجا همه جانهای پاک
 بگو که هست در به اربین جوان خال

هر که بود بر سر این جوان ریل
بد بود افتاد بر بسم الله

دلو که غارت کرد این مریض است
عالم غارت کننده غارت از دنیا

بلی که ز بی کسی ملبوس زین عطا شد
چون سیرستان سبزه درم آمد

تلاوت و تفسیر سوره طه
بهر علی ای دل و جان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

شکل چرم

شکل جسم میں کہ جس در گز جس خلد نشان اور ست

مژده دهد که خط شنبه شریف
بسم الله باشد حسن از بهشت

هائیکه رو باشد در راه دروخت
مدخل ان باغ سعادت در

سین وی از بار چرخ بریل
سلسله کتب به برج سلسیل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

مهر آفرین و بیست و یک سال
 در خدمت صاحب سوره
 در خدمت صاحب سوره
 در خدمت صاحب سوره

کشت از آن طبع که مستعد

از یاد الله سر
زور رسد دست بدلا

حاکم بهشت است اشارت نماید

نونی که افشربانی بود مرقی ماهی که نر که در آبست

چنانکه دهمد باد زبانی نندانی
میزندت بانگ که این

ند تا فل قدم اتمام
خوش بکند بر کفن این

کلیاتی اندر امور مختصر
درج در دستر بسی از

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and small dark spots, possibly due to age or handling. There is no text or other markings on the page.

صالحه مراد کو ستوارہ لیکنی حاکم
میرا

از خودم کوشتی میخون
در انهم کوشتی میخون
از خودم کوشتی میخون
در انهم کوشتی میخون

والتين كدور كالتين كدور
والتين كدور كالتين كدور

و من الله رزقكم
و من الله رزقكم
و من الله رزقكم

بسیار از این کتاب در دسترس است
 و به سبب این اعتبار و اعتبار آن در دسترس است

صورتی که بود باد سیاه
 نفت تختیش بخوشتر بیان
 کرده معلّم که تعلیم او
 بر سر این دو الف لام را
 از بی نوشتن الف اندر رقم
 سطر حروفش زیاده و سواد
 فحش آن فاتح کج ازل
 صورت جرمش که بود علقه وار
 شانه نشدید که بر لام در است
 نقطه اش بر لب باب راز
 نقطه نوشتن بی دفع کز نه
 وان دو دیکر شده چون مردک
 نوزده حرفت بوقت شمار
 وصف جرم است شده ختم آن

در رقمش از حبه بالانشین
 میدهند از سورت رحمان نشان
 فهم حوامیم ز حاتم او
 داده نشان از دو الف لام را
 برده کشاکش زنون و العلم
 داده است از نور و دخت
 کسره آن کاسر کاسر کاسر
 کوش خرد دالم زو حلقه دار
 تاج سر مهره راه مهر است
 تخم امده است خاک نیاز
 بر سر ناست نهاده سینه
 نوزده دیدن ملک و ملک
 فیض رسانند به راز
 صورت ختم آمده در وی عیان

در این کتاب است که از کردار

این دو دلیل است که از کردار
 فیض رحمت بود ختم کار
 در اداف تسمیه بنحید که فاتح کتاب مجید و فاتح ابواب مزید

نحوه نگار و بی این رقم
 هر چه اندیش که خلک کن
 چون رقم او بود این ماز و حرف
 لیکن نشانی زبان بر زبنت
 نطق نشانی جرمناست این
 نیست سخن جز که حد است
 هیچ کشادی نبود زان که
 عقل در این عقده خود کشیده
 صد که از رسته بر تاب هیچ
 رسته فکرش که بود بر کهر
 میدهند این رسته سحر نشان
 عقل گرفت بگوش سیم و زر

بر سر هر نامه و سیر قلم
 بروق با و نویسد سخن
 جز نشانی توان کرد حرف
 هر چه زبان گوید از آن بر زبنت
 عقل و نمناش چه بود است این
 طبع سخنوزده بر یاد حجت
 کز نشود کار بان سنده به
 کرده در این فکر سرشته کم
 کز کشاید در وقت هیچ
 بر بود اینجا ز کبر سیر بر
 صد گرفتار در مهر و بیان
 عاجز و خورشید کند ناله شمار

فایده بسیار از این کتاب در دسترس است
 و به سبب این اعتبار و اعتبار آن در دسترس است
 این کتاب است که از کردار
 فیض رحمت بود ختم کار
 در اداف تسمیه بنحید که فاتح کتاب مجید و فاتح ابواب مزید

خواجہ بروئی کہ مینا کس
 چون بد را بد پس صد انتظار
 بش روی بوسه بایش
 رفته شعر آری از سر دور
 آردش آن رقص که صد باره
 تا بخورد زخم غم است زانو
 او ز زبان طلبت در گریز
 بهنده گفتا بود در مدح کس
 مرده بران پیرده بود کس
 باز بر آن مرده توقع کنی
 سوخت جهان از طمع خام
 ترک بجای و کس ابرام کس
 خواجہ رفته نعلی نو سیدی لعل
 تو جھنورشن سرور آمد
 منتظر از تیر کس
 بر زبر برار خود سوار
 لا بد کنان و از غایت زده
 صدر زخم از حرص طمع در دور
 اند نصیان قیامت برادر
 رقص نمانت کبر است زار
 حرص تو زندان طمع کرد زیم
 نقش بر آبیت که بر نفس
 دست از آن کس که نه میونه
 طر فک کار کی سیر کس
 خلق بجان آمد زار برام تو
 یکدم سزین دغدغه ابرام کس
 تو زید پیش بان رفتی دل
 او ز حضورش سرور آمد

این شعر از کس است
 این شعر از کس است
 این شعر از کس است

این شعر از کس است
 این شعر از کس است
 این شعر از کس است

این شعر از کس است
 این شعر از کس است
 این شعر از کس است

منتظر از تیر

حبیب ادب مجنون اسرار است
 تا شود هر کس از آن بهر دست
 کس نتوان یافت بقدر عمیق
 آب زلال است جواهر در
 می شود در در کو هر حجاب
 کرد لباس سیر خود مشکوف
 حور مقصودات فی الحیام جبر
 از قبل من لقی خواستش
 تحفه با حرار فرستادش
 در نظرش هر ورقی گلشن است
 بر گل شادی ز نهالی سرور
 فرست چمنهاست در اینجا سطلو
 جوئی ز جدول نشان آخورد
 او مجدول سوی جلدش میل
 داوایم از سر مهرش میل
 حبیب ادب مجنون اسرار است
 تا شود هر کس از آن بهر دست
 کس نتوان یافت بقدر عمیق
 آب زلال است جواهر در
 می شود در در کو هر حجاب
 کرد لباس سیر خود مشکوف
 حور مقصودات فی الحیام جبر
 از قبل من لقی خواستش
 تحفه با حرار فرستادش
 در نظرش هر ورقی گلشن است
 بر گل شادی ز نهالی سرور
 فرست چمنهاست در اینجا سطلو
 جوئی ز جدول نشان آخورد
 او مجدول سوی جلدش میل
 داوایم از سر مهرش میل

بیت بلند

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

مثنوی

میگل ارباب گرامی است
باش خدایان کمالی کرم
ظلمت ملک و یارین حرف
جوان بنفشه ز سبزه خورشید
خط و یار خط و دانش
جوان خط تقطیع نه اصلاح
تبع گشت خانه سبز سبز
کاک و یار خوب جوان بدست
دیده بهر فی که بود چشم باز
حرف نگار و خوب کاک از یار
گاه به سبزه رخ نه خال غم
بس که در یار قدش نه بدست
چند لب لباب حکایت دلم

سازند زان
گشت بهر خط
و از جنگ را صلح
رشت به نظم دل
وزن کشت و قافیه و بدست
کرد روز و وقت کتات
نقطه نه بر جای نه بدست
گاه شود سیم زشت
صندوقی اینجا که نویسد
شکر تباراج شکر

بیت باریک چشم

علم کشید و عمرت قصیر
بخش و دست جو حاصل کنی
است عمارت مری دل که دل
در امن کش و سب سب
فرخنده پر دگرش
دیده و روی جهان شسته
درم نکرده برین جهانوز
بهر رغبت که بخیل جت
گفت قصاید و کشت موس
میر و هم این خط بهر دره
بهر خرویش که ای یو الهوس
کان نه سزاوار فراموشی
کریم آفاق در آغوش تو
خاست اکا حمی نه غافه است

هر چه صبر و دست بان سخن
بد که عمارت مری دل یکن
واکشی از کشت مکتب خط
تن به شهادت دلی و دل
در هر چه و دست و دست
آمد و صحبت بهر کشت
خاست از آن انجمن جان
بفرست دیوار دم بهر جت
نادره چهر نیم فراموش گشت
تا کنم آن که شده راحت و جوا
در دو جهان است یکی جزو غافل
قبله گویای و خاموشیت
باشد و آن چهر فراموش تو
حاصل اوقات تو بهما است

دل

در بود آن چیر فرا باد تو
شاد کنی خاطر زنا و شاد تو
کود و جهان گشت فراموش باد
لب ز رخسار به نه درخاموش باد
جامی ازین شعله خاموش کن
هر چه جز آن چیر فرا باد تو
آنکه سه انجاسه تو خاموش است
و آخر کار تو فرا باد تو

خامه جو بر موجب جف القلم
خسک با شاد از این خوش تو
بهر دعا از لب اسم الکتاب
حرف سفاک اللعن آمد خطاب
روح امین دست باین کتاب
چرخ برین سبزه برون گشتاد
کوهر آن سبزه بایش فکند
در قدم غالیه سایش فکند
گفت جزاک اللعین فیض پاک
از تو سجاده نشین خاک
نقش سفاخانه عیبی است
یار قسم خامه مانست این
غنچه از کلین تا ز آمده
یا کللی از گلش باز آمده
حرف کس ز قورق زانکیت
تقل کشانی در کاخ صفات
عطر فوزی کل شام و فاست

کلمه غزل